پیشخوان

به بهانه انتشار یادمان «پیشاهنگ جهاد و شهادت»

یاران نواب طلایه‌داران بیداری

■ دکتر محمدطه عبدخدایی

استاد و مرادمان چه زیبا نام نهاد: «پیشاهنگ جهاد و شهادت». شراره‌هایی که در تاریکی درخشیدن گرفت و صفیر این جرقه‌ها شب را شکافت. آن روز به اردن رفت و در مؤتمر اسلامی کنار ناسیونالیست‌های افراطی فریاد اسلام سر داد.

آنها فریاد عرب بودن و افتخار به عرب بودن سر دادند و او ندای اسلام و افتخار مسلمان بودن را سر داد. آن سید جوان افتخارش را به فرزندی بهترینِ مرد عرب می‌داند که افتخار همه عرب از اوست، به دوستی که عرب به‌جز او هیچ ندارد، او می‌گوید بیایید در اسلام متحد گردیم تا جهانشمول شویم.

او در ایران بحث ملی شدن نفت را دنبال می‌کند و در مصر به نجیب فریاد می‌زند کانال سوئز را ملی کند. آن روز ردای دانشگاه را از تن عرفات درمی‌آورد و اسلحه به دستش می‌دهد، زیرا معتقد است ملیتی که هویت ندارد، هیچ ندارد.

آن روز به ملک حسین هشدار می‌دهد تو باید فرزند پیامبر باشی نه نوکر اجنبی. آن روز زنده‌باد اسلام را در مقابل زنده باد عرب فریاد می‌زند. آن روز کشور عربی فلسطین را به کشور اسلامی فلسطین تبدیل می‌کند.

آن روز دشمن استعمارگر فکر کرد با خاموش کردن این طلبه جوان و یارانش همه چیز تمام می‌شود و دیگر باید آسوده بخوابد و به‌راحتی بر سرمایه کشورهای اسلامی بتازد و غارت کند. دشمن نمی‌دانست پشت سر این پیشاهنگ، هنگ بزرگی در راه است.

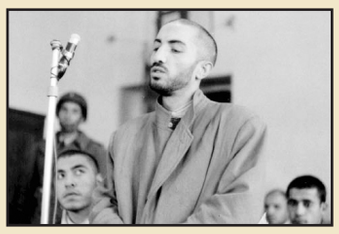

دی ۱۳۳۴. شهید نواب صفوی در حال ایراد دفاعیات خود در دادگاه

آن روز آن پیشاهنگ، طلبه جوانی بیش نبود و امروز مرجع و رهبری مقتدر که خواب راحت آنها را آشفته ساخته است. آن روز با پیشاهنگی آن طلبه جوان و امروز با رهبری مقتدرانه آگاه ما و هارون آن موسی که در پی‌اش ملت‌های مسلمان بیدار شدند، پرچم اسلام عزیز مستحکم به اهتزاز در آمد.

امروز با سیدحسن نصرالله جنبش‌های آگاهانه در جهان اسلام به وجود آمد. مطمئناً آن شراره به شعله فروزانی تبدیل شد و ادامه دامنه‌دار آن جهانخواران را در بر خواهد گرفت. کشتار سیاهپوستان و رنگین‌پوستان نشانه آغاز همین حرکت است و به زودی تازیانه‌ها و تحقیرهایی که در طول زمان بر پیکره لاتین‌تباران از سوی انگلوساکسون‌ها خورده است خواب خوش امریکایی‌ها را خواهد آشفت و سرنوشتی جز سرنوشت شوروی نخواهد داشت و امپریالیسم به زباله‌دان تاریخ خواهد پیوست.

سال گذشته که فرزندان فدائیان اسلام پنجاه و نهمین سال شهادت آنها را یادبود گرفتند و امسال که به یاری خدای توانا شصتمین سال شهادت این پیشاهنگ بزرگ را یادبود خواهند گرفت که بگویند آنها زنده‌اند، زیرا رهبر فرزانه‌مان، فرزند برومندش سید حسن نصرالله، سوریه، حماس، بحرین، یمن، بیداری در مصر و کرانه باختری رود اردن همگی زنده هستند.

امروز نواب و یارانش زنده‌اند، زیرا جهان‌بینی بر مبنای شرک، ناسیونالیسم و ماتریالیسم مرده است. امروز نواب زنده است، زیرا جهان‌بینی بر مبنای توحید، معنویت و اسلام ناب محمدی زنده است. امروز نواب زنده است، زیرا آن ابرقدرتی که آن روز به وسیله مستشار امریکایی عکسش را با پیکر به خون غلتیده‌اش تطبیق داد تا مطمئن شود به شهادت رسیده است، آنچنان زبون و ذلیل شده است که رئیس سنای امریکا از نخست‌وزیر اسرائیل تقاضا می‌کند بیاید در مقابل ایران به آنها راهکار نشان دهد، در صورتی که این کشور ۳ میلیون نفری حتی در مقابل حمله چند روزه فرزندان تربیت‌شده ایران مقتدر تاب مقابله ندارد.

ابرقدرتی که تا دیروز داعیه کشورگشایی داشته علناً مستعمره کشور زبون، ذلیل و مفلوک اسرائیل شده و همه اینها به برکت زنده بودن آن پیشاهنگ جهاد و شهادت و رهبری موسای زمانمان و هارون نستوه آن است.

«سیاستمداری و شریعتمداری شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس» در گفت‌وشنود با دکتر موسی نجفی

مدرس آبروی مشروطیت را حفظ کرد

■ محمدرضا کائینی

سخن گفتن از منش مدرس بزرگ، روایت تلفیق هوشمندانه سیاستمداری و شریعتمداری است، همان که بدخواهان این مرزوبوم، آن را برنمی‌تابیدند و ساحت مشروطیت را از دیانت جدا می‌خواستند. در گفت‌وشنودی که پیش روی دارید، محقق ارجمند جناب دکتر موسی نجفی اصفهانی به بررسی نگاه مدرس به مشروطیت و مجلس و چگونگی پیوند آن با مبانی دینی پرداخته است.

■■■

شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس در زمره شخصیت‌های برجسته‌ای است که نام و کارنامه وی، در سالیان پیش از انقلاب مغفول مانده بود. با این همه او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مکرر مورد تجلیل امام خمینی(ره) و رهبران نظام قرار گرفت. از همین‌رو گروه‌های گاه متنوع و حتی متناقض، مدعی علاقه و الگوگیری از او شدند. در آغاز سخن، بهتر است کمی به ماهیت این گروه‌ها بپردازید.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. همانطور که اشاره کردید، شهید آیت‌الله مدرس پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در لوای یادآوری‌های مکرر حضرت امام، به شکل برجسته‌ای مطرح شد و شعار معروف او «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست» که با آرمان‌های انقلاب اسلامی همخوانی داشت، سبب شد ایشان جایگاه حقیقی خود را بازیابد. البته پیش از انقلاب هم به دلیل ویژگی‌هایی چون شجاعت و مبارزه علیه رضاخان، نزد مبارزان چهره شناخته‌شده‌ای بود، اما پس از انقلاب، دیگر نزد همگان به چهره اسطوره‌ای مبدل شد و لذا افراد و گروه‌های مختلفی از او تجلیل کردند، از جمله گروه‌هایی که ادعای حمایت از اندیشه‌های شهید مدرس را می‌کردند، ملی‌گراها بودند. این رویکرد به سابقه آشنایی ایشان با دکتر مصدق و حتی در برهه‌هایی همکاری با او، ارتباط با میرزاده عشقی، ملک‌الشعرای بهار و برخی از چهره‌های دوره مشروطه برمی‌گشت. همه کسانی که به‌نوعی با استبداد رضاخانی و نیز حضور بیگانگان در کشور مخالف بودند، شخصیت شهید مدرس برایشان جالب بود.

عده‌ای تلاش می‌کنند مدرس را تنها به مثابه یک چهره سیاسی و البته «فرادینی» تبیین کنند. این رویکرد را چگونه تحلیل می‌کنید؟

در نهضت مشروطه بین افراد متدین و غیر آنها، یک فصل مشترک وجود دارد. در مشروطه عده‌ای تلاش می‌کردند نوعی آشتی بین اسلام و مدرنیته ایجاد کنند. ابتدای امر هم تصور کرده بودند این کار دشواری نیست و لذا از مجلس و شورا، تفسیری اسلامی ارائه می‌دادند. خود مشروطه از یکسو، یک موج غربی بود و توسط فرنگ‌رفته‌های روشنفکر مطرح شد و از سوی دیگر موج بیداری اسلامی هم بود که از نهضت تنباکو و مبارزات روحانیون و علما نشأت می‌گرفت. در نهضت مشروطه و دست‌کم آغاز آن، این دو موج، برخلاف انقلاب اسلامی با هم از در آشتی در آمدند. انقلاب اسلامی اساساً با مدرنیته در تقابل است، اما تا این فضا محقق شود، حدود ۱۰۰ سال گذشته است!

بنابراین ابتدای مشروطه بین روشنفکر و روحانی، اختلافی وجود ندارد و در طول زمان است که اختلافات بروز می‌یابند و البته در دوره پهلوی اوج می‌گیرند. آیت‌الله مدرس هم در مشروطه اصفهان در کنار آیت‌الله حاج‌آقا نورالله نجفی، یعنی در کنار مشروطه است، ولی به تهران که می‌آید در مجلس علیه قرارداد وثوق‌الدوله و بعدها کودتای رضاخان موضع‌گیری تند می‌کند و هنگامی که رضاخان بر موج مشروطه سوار می‌شود، می‌بیند جناح سکولار مشروطه به‌تدریج بر مقدرات کشور مسلط شده است.

بنابراین می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که وحدت شهید مدرس با ملی‌گراها و تجددطلب‌ها، در واقع یک وحدت مقطعی و حداقلی است؟

همین‌طور است و این وحدت را در آغاز، خود مشروطه ایجاد کرده است، ولی هنگامی که جنبه دینی و روحانی مدرس در نقش آفرینی او غلبه می‌کند و متوجه نفوذ استعمارگران در مشروطه می‌شود، راه خود را از ملی‌گراها جدا می‌کند. مدرس ضد استعمار و ضد انگلیسی‌هاست و لذا از بعضی از روشنفکران هم که این وجه در آنان غالب نبود، جدا شد.

اما مدرس تا مقطعی با آنها اشتراکاتی دارد، اینطور نیست؟

همین‌طور است. این را از بعضی از سخنرانی‌هایش هم می‌شود دریافت کرد. او حتی به بعضی از آزادیخواهان کمک هم می‌کند و در کنار آنها در برابر استبداد می‌ایستد. حتی در جایی سندی دیدم که نشان می‌داد دموکرات‌ها از حضور حاج‌آقا نورالله و شهید مدرس در کمیته مهاجرت دل خوشی نداشتند و معتقد بودند حضور دو شخصیت دینی در این کمیته و نزدیکی آنها به مهاجرین، باعث شده است آنها نتوانند کارشان را درست انجام بدهند. کاملاً معلوم است این ترکیب متجانس نبود، پس طبیعی است اینها بخشی از زندگی و افکار شهید مدرس را شبیه خود ببینند.

در مورد دینی بودن یا نبودن شیوه‌های شهید مدرس هم بین افراد مختلف اختلاف نظرهایی هست، ولی راجع به ضد استعمار بودن مدرس هیچ‌کسی کمترین تردیدی ندارد.

تفاوت رویکرد شهید آیت‌الله مدرس و شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در قبال مشروطه را در چه می‌بینید؟

شهید مدرس درهیچ جا از مشروطه عدول نمی‌کند. او در مشروطه نوعی آرمان ضد استعماری، دینی و ملی می‌بیند و همواره در چارچوب این آرمان حرکت می‌کند و هیچ‌وقت از اندیشه مشروطه دست برنمی‌دارد. مدرس با ملی‌گراها در ابعاد سیاسی و اجتماعی اختلاف نظرهایی داشت، ولی از نظر تئوریک هیچ‌وقت از چارچوب مشروطه که قرار بود بین دین و مدرنیته آشتی برقرار کند، خارج نشد. البته مدرس در دوره پهلوی قهر بین دین و مدرنیته را در ابعاد سیاسی‌اش دید، اما فرصت پیدا نکرد که این قهر را در شکست نهضت ملی و قیام ۱۵ خرداد هم ببیند و اندیشه خود را بازسازی کند، یعنی کاری که امام کرد. این هنر امام بود که ریشه‌هایی را از مدرس گرفت و به موج انقلاب اسلامی پیوند زد، کاری که از هیچ‌کس جز امام ساخته نبود.

و اما در باره اختلاف دیدگاه شهید مدرس و شهید شیخ فضل‌الله نوری، ذکر این نکته را هم ضروری می‌دانم که شیخ فضل‌الله از همان ابتدا، هنگامی که از اصلاح مشروطه ناامید شد، از آن عدول کرد و هنگام شهادت هم اعلام کرد این کار از اساس باطل است و تا ابدالدهر حرام است! اما شهید مدرس تا آخر عمر از مشروطه عدول نکرد. بیشتر انحرافات و ایرادهای شیخ فضل‌الله به مشروطه، به خاطر غربزدگی مشروطه‌خواهان بود و طرفداری شهید مدرس از مشروطه به خاطر پتانسیل آن در مقابله با استبداد بود. مدرس نهضت مشروطه را دستاورد بزرگ ملت ایران می‌داند و لذا اساس آن را به هم نمی‌زند، اما غربزدگی مشروطه و رجال خائن را هم تأیید نمی‌کند. او مشروطه را به شرط انجام یکسری اصلاحات سیاسی، اجتماعی و قانونی می‌پذیرد و مجلس را سنگر مبارزه خود قرار می‌دهد. او تا آخر عمر، اساس نظام را مجلس می‌دانست و چون مشروطه را قبول داشت، برخلاف بسیاری از روحانیون تا زمان رضاخان که به مجلس راهش ندادند، لحظه‌ای آنجا را ترک نکرد و با اینکه در اقلیت بود، مجلس را تنها راه رسیدن به اهداف خود می‌دانست.

چالش‌های شهید مدرس در ادوار مشروطه اول و دوم چیست و او با این اعتقاد به کارآمدی مشروطیت و مجلس، با چه موانعی مواجه بود؟

در مشروطه اول، مدرس مدت دو سال نماینده روحانیون اصفهان در انجمن ملی بود. نطق‌های آن دوره مدرس را در کتابی که درباره مرحوم حاج‌آقا نورالله نجفی نوشته‌ام، آورده‌ام. در انجمن ملی علمای بزرگی چون آیات حاج‌آقا نورالله، کلباسی و کازرونی که شخصیت‌های دینی سطح بالایی بودند، حضور داشتند. در این دوره از شوخی‌ها و درافتادن‌هایش با رجال و تکه‌انداختن‌های مدرس خبری نیست و باید هم همین‌طور باشد، چون سر و کارش با علمای بزرگ است. در این دوره نظر مدرس در باره مشروطه همان نظریه مشروطه اصفهان است که در آن خبری از مشروطه مشروعه نیست و برخلاف تهران و تبریز، انجمن تحت هدایت روحانیون است و اگر روشنفکری هم در انجمن حضور دارد، زیرمجموعه علماست. باید اشاره کنم که شهید شیخ فضل‌الله نوری به اولین جایی که نامه می‌نویسد که بیایید مشروطه را مشروعه کنیم، انجمن مشروطه‌خواهان اصفهان است، زیرا با آنها بیش از دیگران احساس نزدیکی می‌کند، اما دیدگاه آنها با هم یکسان نیست، چون شیخ فضل‌الله از مشروطه عدول کرده است، اما علمای اصفهان عدول نکرده‌اند، زیرا می‌دانند اگر مشروطه در همان حدی که مطرح بود از بین برود، دوباره استبداد ظل‌السلطانی و قاجاری برمی‌گردد، وگرنه دغدغه‌های شیخ را می‌فهمیدند و با مشروعه مشکل نداشتند و اساساً آن را در تقابل با مشروطه نمی‌دیدند.

البته طرفداری علمای اصفهان از مشروطه تا زمانی است که هنوز روند غربزدگی مشروطه اول کاملاً آشکار نشده است و بیشتر خطر استبداد دیده می‌شود. در مشروطه دوم که ایل بختیاری به اصفهان می‌آید و حاکم می‌شود، استبداد جدیدی پیدا می‌شود و برخی از علمای مشروطه‌خواه و شهید مدرس با آنها اختلاف پیدا می‌کنند.

علت پافشاری مدرس برای ماندن در مجلس را چه می‌دانید؟

او معتقد بود اگر قرار است مشروطه‌ای محقق شود، تنها راه و امکان آن مجلس است. او حتی به این قناعت می‌کند که اساس و روح قوانین اسلامی باشد، اما در عین حال از قوانین غرب هم استفاده شود. حتی در باره عدلیه هم می‌گوید: روح قوانین اسلامی باشد، ولی از حقوق جزایی و فرانسه هم استفاده شود! به نظر من مدرس سعی می‌کند این دو را با هم تلفیق کند. در وجه مبانی، در مدرس عدول از مشروطه نمی‌بینیم، ولی درسیر سیاست می‌بینیم که عملاً حتی آرمان‌های مشروطه اول هم محقق نشد و حتی حاکمان مشروطه هم ضدمشروطه شدند! اینجاست که مواضع مدرس تند می‌شود، ولی با مشروطه‌ای سراغ رضاخان و دولت‌های استبدادی می‌رود که خود آنها هم از همان ابزار استفاده می‌کنند و پارادوکس قضیه هم همین است!

در این مبارزه تنها هم است؟

همین‌طور است. نه مطبوعات از او حمایت می‌کنند و نه اکثریت مجلس در دست اوست و یکه و تنها مقاومت می‌کند. باهوش هم است و متوجه است همه چیز دارد نابود می‌شود و لذا در سال ۱۳۰۶ به حاج‌آقا نورالله می‌نویسد: تا وقت هست کار را تمام کن و حرف آخر را بزن!

و حاج‌آقا نورالله قیام می‌کند؟

بله و به قم می‌رود. چند ماه بعد هم دیگر مدرس را به مجلس راه نمی‌دهند. حاج‌آقا نورالله چهارم دی ۱۳۰۶ شهید می‌شود و مدرس را هم در آخر همان سال تبعید می‌کنند. در هر حال همانطور که اشاره کردم، مدرس معتقد است باید در سنگر مجلس ماند و اصلاحات را از این طریق انجام داد. مدرس یک سیاستمدار متدین، مردمی و دلسوز است که تمام مدت سعی می‌کند استقلال قوه مقننه را در برابر قوه مجریه حفظ کند که کار بسیار ارزشمندی است. او مجلس را نماد مشروطه و آزادی می‌داند و تلاش می‌کند استقلال آن را حفظ کند.

انصافاً مجالس ما در ادوار مختلف از وجود امثال مدرس خالی بوده است و از مجالس وابسته به بیگانگان ضربه‌های اساسی خورده‌ایم. به همین دلیل هم حضرت امام و مقام معظم رهبری دائماً مجالس را به انجام تکالیف واقعی خود گوشزد کرده‌اند. مدرس قدرت میرزای شیرازی را ندارد که با یک فتوا نهضتی شبیه به نهضت تنباکو را راه بیندازد یا قدرت مرحوم آخوند خراسانی را ندارد، ولی با همان قدرتی که دارد سعی می‌کند استقلال قوای مقننه را حفظ کند که در آن شرایط دشوار است و به هیچ‌وجه کار ساده‌ای نیست. او در ماجراهای اشغال ایران در جنگ بین‌الملل، در قضیه دولت‌های وابسته و در مواجهه با رضاشاه، از ابزار مجلس استفاده می‌کند. از آنجا که قوانین عدلیه هم در مجلس نوشته می‌شدند، مدرس در واقع کنترل و اصلاح دو قوه مقننه و مجریه را در نظر داشت که ابداً کار کمی نیست. امام هم معتقد بود قوه مقننه باید قدرت داشته باشد در وقت ضرورت در برابر قوه مجریه بایستد، چون قوه مجریه همیشه به خاطر امکانات و بودجه‌ای که در اختیار دارد، در معرض زیاده‌خواهی است.

پس به نظر شما بزرگ‌ترین کار مدرس پاسداری از سلامت و صحت مجلس است؟

دقیقاً. این بزرگ‌ترین شاخصه زندگی سیاسی مدرس است، چون بر این باور است با سلامت مجلس، می‌توان سلامت کل کشور را تضمین کرد. او همواره مجلس را خانه خود می‌داند و به‌رغم اینکه علما را به آن راه نمی‌دهند و قوانین آن هم درست اجرا نمی‌شوند، باز آنجا را رها نمی‌کند.

مخالفت مدرس با مشروطه‌خواهان از چه زمانی شروع شد و در چه برهه‌ای به اوج خود رسید؟

بعد از قضیه اولتیماتوم روس‌ها که مدرس احساس می‌کند نمایندگان مجلس به‌کلی قافیه را باخته‌اند، موضع‌گیری درخشانی می‌کند. در دوره ناصرالملک که مجلس را می‌بندند، مدرس حس می‌کند دست خارجی و استبداد با هم در کار است. در جنگ جهانی اول که روس و انگلیس قصد اشغال ایران را دارند، مدرس سعی می‌کند از طریق کمیته مهاجرت به جبهه مخالف آنها یعنی آلمان و عثمانی نزدیک شود و آثار تهاجم متفقین را کمتر کند.

اما نقطه اوج‌گیری چالش مدرس با مشروطه‌خواهان، قرارداد وثوق‌الدوله است. در این جریان دست استعمار از آستین جریان انحرافی مجلس بیرون می‌آید. مدرس باز هم در درون پارلمان به مخالفت برمی‌خیزد، اما از علمای بیرون از مجلس از جمله مرحوم حاج‌آقا جمال، علمای نجف و امام جمعه خویی هم استمداد و استفاده می‌کند.

مخالفت با جمهوریت و به سلطنت رسیدن رضاخان را هم می‌توان در همین چارچوب تجلیل کرد؟

رضاشاه در واقع کسی است که جریان سکولاریستی مشروطه را نجات می‌دهد و نتیجه و منجی حرکت‌های سکولاریستی قبلی مشروطه، حتی جریان وثوق‌الدوله است و پدیده‌ای نیست که یک شبه به وجود آمده باشد. سکولاریسم و مشروطه عملاً توسط رضاخان نجات پیدا کرد. دوره سلطنت رضاشاه، دوره اوج‌گیری قدرت مخالفان مدرس و مشروطه‌خواهان واقعی است. تمام عناصر غیر دینی مشروطه در دوره رضاخان به هم می‌رسند، از جمله یحیی دولت‌آبادی که ظاهراً آخوند و باطناً بهائی است و مدت‌ها قبل از رضاشاه به فکر مطرح کردن بی‌حجابی بود! یا تقی‌زاده و سایرینی که با روی کار آمدن رضاشاه به هم می‌رسند.

تأثیر مدرس را در حفظ مشروطه‌خواهی اصیل چقدر می‌دانید؟

اگر مدرس و چند رجل خوشنام نبودند، مشروطه کلاً طرد می‌شد! مدرس در واقع، تا حدودی آبروی مشروطه را حفظ کرد. کشته شدن حاج‌آقا نورالله و مدرس نشان می‌دهد خط اصیل مشروطه در مقابل استعمار خارجی و استبداد رضاخانی، هرگز سکوت نکرد. به نظر من اینها خط اصلی مشروطه را حفظ کردند و اجازه ندادند رضاشاه کل مشروطه را مصادره و هر کاری دلش می‌خواهد بکند. مدرس می‌دانست اگر مشروطه شکست بخورد و کلاً از دست برود، مردم تا مدت‌ها روحیه برای مبارزه نخواهند داشت و در حد توان خود سعی کرد خطرات و عوارض این شکست را کم کند. او در سنگر مشروطه ایستاد و مبارزه کرد تا مردم از یاد نبرند ثمره خون شهدایشان از دست نرفته است و کسانی که مشروطه را در دست گرفته‌اند، صاحبان واقعی آن نیستند. او هم می‌توانست کلاً خودش را از مشروطه و نظام کنار بکشد و بگوید کل قضیه فاسد است، اما خطر بزرگ این اقدام این بود که مردم به‌کلی ناامید می‌شدند و جرئت قیام کردن را از دست می‌دادند. مدرس نمی‌خواست استعمار و استبدادی که چهره خود را پشت نقاب مشروطه پنهان کرده بود، همه امید و توان مردم را از آنها بگیرد و به همین دلیل تا پای جان مجلس را رها نکرد و در سنگر پاسداری از مشروطه ماند.

شهید آیت‌الله مدرس در کنار گروه اقلیت مجلس

شهید آیت‌الله مدرس در بیمارستان پس از ترور نافرجام توسط عمال رضاخان

> **اگر مدرس و چند رجل خوشنام نبودند، مشروطه کلاً طرد می‌شد! مدرس در واقع، تا حدودی آبروی مشروطه را حفظ کرد. کشته شدن حاج‌آقا نورالله و مدرس نشان می‌دهد خط اصیل مشروطه در مقابل استعمار خارجی و استبداد رضاخانی، هرگز سکوت نکرد**